و یا دیگر و یا غایب حکم در غیبت و مستی باشد تا وقتی که بالغ و عاقل شود و یا حاضر گردد و سکر حدود و تعزیر نمی از مدعی طلب
نیست اند و چون ثابت شد مال و عاقل و یا حاضر گردد و نیز و عصمت حدود را که بر او واجب شد و حاضر جواب عاقل آن ثابت نباشد و اگر از آن قاضی تبیین
تمام بگیرد باشد و سبب آن دو گواه بیاورد آن باشد قاضی واجب شود که نصب مال و دیگر آنرا که کند حدود عقوبات جون مال و تعزیر
عقوبات جون مال و تعزیر
غایب را نیز آنچه کند اگر آن چیز عین بود و اگر دین بود واجب نباشد **فصل** گواهی گواهی دادن آن در بیان گواهی دیگر در عقوبات که جون بندگان باشد
و طاوس و بیع و دیگر عقدها و فسخها و آزاد کردن و نیز و زنا بندگی و نسب و زنان و زکوة و وقف و زنا باشد و در عقوبات که جون بندگان باشد
جون قصاص و حد و قذف و قیم روا باشد و اگر چه جون باشد و حد زنا و شرب روا باشد و گواهی بر گواهی و وقتی روا باشد که اصل گواهی حاضر
هست و دانستن و دیدن بسیار است **سبب اول** است که گواهی اهل گویند که من فلان را بر گواهی و نیاز گواه خود گواه کردم یا بگواه من گواهی دهد
یا جون بسان تو گواهی خواهند بر گواهی من پس تو او را سوگند دادم که گواهی دهی و اگر این شخص بنده که گواهی فلان را خبر دهد که گواهی
گواهی فلان را بر فلان جند بر صحت رضوان و آسمان روا باشد که از بیان گواهی دهد و بیچون گواهی که گواهی هر دو بر فلان جیز گواهی است
و اگر گواهی بطلان یا حرام هست گواهی بر آن هیچ سبب که ملزم هست گواهی و اذن روا نبود مگر اصل متوقف است که گواهی اصل ملازم شده باشد
تا اگر گویند شاهد حاضر یا جیز دارم یا بیعه قایم فلان را جند بر صحت و مثل گواهی فهم کرد روا نبود از بیان و زن گواهی روا نبود **سبب دوم**
است از شخص شنوده باشد قاضی گواهی دهد که فلان را بر گواهی جند بر صحت روا باشد که از بیان وی گواهی دهد اگر چه گفته باشد که تا گواهی گواهی دهد و
بیان از بیان من گواهی دهد و قاضی را بعد روا باشد از بیان شنوده بیش قاضی دیگر گواهی دهد و یا بیش حکمی **سبب سیم** است که سبب دیدن مرا بیدا
کند سبب سیم که گواهی بدهد گواهی دهد که فلان را جند بر صحت از بیان و غیر از عرض و مرض و بیان ارشی جند بس روا باشد که گواهی
دهد اگر چه بیش قاضی نگفته بود و یا گواه گرفته و اگر گویند یا فلان را بر فلان بر صحت رضوان و استدلال بیش نکند از بیان فلان جیز و نگوید که بر گواه
باشد و بیش قاضی نبود و یا گواهی دادن روا باشد که بیش بود و چون گواه از بیان آن اهلی گواهی دهد باید که جمله بیان بیان کند تا اگر
کی اهل و یا گواه بود دیگر بیان که گواهی دهد که فلان را بر فلان بر فلان را جند بر صحت و گواه فلان را بر فلان را جند بر صحت و گواهی
جون گرفته و اگر بیش قاضی گواهی دادن باشد و جون بیان باشد و جون بیان گواهی بود دیگر بیان که فلان را بر فلان بیش قاضی گواهی دهد که فلان را
بر فلان را جند بر صحت و گواهی فلان را بر فلان را جند بر صحت و گواهی دادن باشد که فلان را بر فلان را جند بر صحت و گواهی دهد
و اگر گواهی اصل یا گواه و یا بنده و یا فاسق و یا زن باشد و گواه شرط روا نبود و اگر گواه اصل بصفت آن شرط موصوف بود و تحمل شهادت
کرده و بعد از آن گواه اصل یا بمرد و یا دیوانه گشته و یا غایب شده و یا نابینا گشته گواهی دادن از بیان آن روا باشد و اگر فی سفر و یا حاضر و یا عبد
و یا مسلمان و مسلمان و علیه ثابت شد گواهی دهد عدول باید داد آنچه گواه اصل بدان صفت متصف باشد و اگر صفت از اصل زایل شود باید که بیان
نه جنانچه بود و بدان تحمل اول گواهی دادن روا نبود و اگر فرع گواهی دادن و بعد از آن گواه اصل حاضر شد حکم فرع باطل شود تا آمدن وی از نقل
بنود و اگر حکم بکرد و حکم اول فرع مستحق گردد و اگر گواه اصل بیش از حکم قاضی بگوید و فقها منع باشد و اگر بعد از حکم
قاضی گواه نوع تکذیب اصل بنود و اگر قاضی بگواهی فرع حکم کرد و بعد از آن بینه خواست که گواه اصل بیش از نقض تکذیب فرع بگوید است

آن حکم نقض باید کرد و اگر فرع مرد و یا کور و کر و یا فاسق بود حکم فرع در بیان آن نیست اگر بعد از آن که اداء و یا بالغ و یا صاحب شرع گردد می دهد
قبول آید و گواهی بدهد گواهی قبول نباشد مگر اهل و اگر چه گواهان اصل و یا بعض از آن نیز نبوده باشد و گواهی بدهد که آن و چون
و واقع گواهی دهند اگر از بیان اهل و مرد گواهی دهند تمام بود و اگر مرد و زن از بیان اهل گواهی دهند و مرد و زن دیگر از بیان اهل و مرد گواهی
دهند و مرد و دیگر از بیان اهل و مرد تمام باشد و اگر مرد تنها زن گواه و اهل گواهی دهند و مرد و دیگر از بیان اهل گواهی دهند تمام بود و
اگر دو مرد از بیان مرد و مرد و زن گواهی دهند تمام بود و گواهی مرد و زن شنوند که گواه اصل متعدد بود و بعد از آن اگر اهل متعدد بود و یا نا
بیاگر باشد و یا جاب بود جنان که در جا حاضر شد بنده بیرون مستثنی باشد و اگر گواه اصل از دام حاضر نمی شود و بعد از آن عذر ترک و بگرد آورده بیان عذر ترک جمعه
رواست که آن فرع قبول آید و اگر ثابت شد غایب بود و اگر اصل مادر اداء آن گواهی دادن مرد و شب بامکان جمعه شنوند آمدن گواهی فرع قبول
آید و چون گواهی فرع گواهی دهند واجب بود که نام گواهان اصل بر نسد و مرتبه ایشان بکنند از بیان فلان بر فلان گواهی می دهیم تا اگر
گویند از بیان دو عدل گواهی می دهیم و نام آن ایشان بدو که بیان شد و رسوا است تا چون نام ایشان بکنند عدالت کنند بلکه
آن آنند و ابو حنیفه مطلق گواهی دهند از بیان آن تا قاضی عدالت آن آنجا آهد و اگر گواهان فرع عدالت گواهان اصل کنند که ثابت بود و
شرط است که گواهان فرع بگویند که گواهان اصل است و گویند **فصل** اگر گواهان گواهی دادند پیش از آن که قاضی حکم کند یا پیش از آن از گواهی
تا دانند جمع کردند حکم بگواهی آن ثابت گردد روا نبود و چون نه جمع کردند اگر بیان بیان بود و فرع کنیم بر فی سوق باشد و گواهی اصل
نشوند تا وقتی تا استبرا کنند و اگر گویند بیان غلط کردیم فاسق باشند و یکی از اعلان آن گواهی کند مستوجر باشد و اگر گواهی بر زنا دادند
باشند و چون فرع گواهی اگر گویند بیان بود و فرع کنیم حد قذف واجب شود و اگر گویند غلط کردیم در زنا تا آنکه صادق باشد واجب شود
و اگر گواهان اعداد اداء استدلال بعاقل گویند تا توقف کنند تا واجب بود و اگر بعد از آن گویند حکم بکن قاضی را روا باشد که بنا آن گواهی
حکم کند جنانکه اصل شد و اگر گواهان اعداد حکم قاضی گواهی دهند که فرع بکردند اگر بیان بیان فرع بیش از آن جیزی که باشد که مرتبت
گواهی دادن آنکه مال بود و اگر چه اگر بنده و اگر قصاص و یا حدی بود و اگر زنا بود و اگر مرتبه حدود بیع و نکاح و امثال آن باشد
امضا عقد کنند و اگر چون عرض بعد از و اگر جیزی که باشد آن حکم نقض نکنند و لیکن اگر گواهی بر تصاص باشد ثابت دادن باشد و رجوع
گواهی و گویند بعد از رجوع گفتیم تا دیگر کنند پس قصاص و آجیکه و اگر گویند غلط کردیم جمعه مخفف مال ایشان واجب که دو نه برجا
قله و اگر گواهی بر طلاق یا نه با بر رضاع حرام واقع باشد و رجوع کنند و گواهان از فراق بکنند و بر گواهان از بیوه شوهر بر اثبات ارث
لازم آید حواله بیش از دخول بود و حواله پس از دخول و اگر در مال گواهی دادن باشد و رجوع کنند و اگر مرافعت رجوع کرده بیش از حکم
ساختن قاضی بگواهی و رجوع کند و بعد از آن فاسق و یا فرزند باشد و ملکی نقول است حکم و نقض بدین نقض
آنست که بیشتر سنی و حال را بخلاف ظاهر حکم قاضی بود است تا اگر طلاق ثابت بعتاق و بعقوبت بقول باشد بدین اگر دو طلاق واقع نشده است
و آن بنده از آن گشته است و آن عقوبت سنی است و اگر آن زنده و یا نابنده بود و یا باشد در نکاح و مملوک مرد یا باشد و اگر گواهی بنقل داده باشد و استیفا
کرده مگر بر طلاق قاضی لازم بود و اگر عادل واقع باشد و قاضی حکم کرد و آن مال یا بود و انتزاع کند و بود و دهد و اگر بنقل آمده باشد بدان اعتبار و اگر

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)